



بررسی شبهه سیاق درباره آیه ولایت
(با تأکید بر دیدگاه فخررازی)

حامد دژآباد^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۹/۱۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۱۱/۲۴

چکیده

مخالفان شیعه، شبهات و اشکالات بسیاری درباره آیه ولایت (مائده: ۵۵) مطرح کردند. یکی از این شبهات، شبهه چهارم فخررازی ذیل آیه ولایت است. فخررازی با توجه به سیاق، ادعا می‌کند که چون آیه پیشین (مائده: ۵۴) درباره ابوبکر بوده و از قوی‌ترین دلایل بر صحت امامت و خلافت اوست، پس آیه بعد - یعنی آیه ولایت - نمی‌تواند درباره علی (علیه السلام) باشد، چراکه در غیر این صورت تناقض لازم می‌آید؛ به همین دلیل، استدلال شیعیان به آیه ولایت برای اثبات امامت علی (علیه السلام) نادرست است. اما از دیدگاه مفسران و متکلمان شیعه، آیه مورد نظر فخررازی (مائده: ۵۴) به هیچ وجه بر امامت و خلافت ابوبکر دلالت ندارد، بلکه اساساً این آیه در رابطه با ابوبکر نیست و روایات مورد ادعای وی نیز سنداً و دلالتاً مخدوش و نامعتبرند. در این نوشتار مدعای فخررازی پس از تبیین کامل، در قالب بحث تطبیقی ارزیابی گردیده و نشان داده خواهد شد که میان این دو آیه، هماهنگی و هم‌سویی کاملی وجود دارد.

واژگان کلیدی

ولایت، امامت، امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ابوبکر، فخررازی.

مقدمه

آیه ولایت، یکی از دلایل مهم قرآنی شیعه برای اثبات امامت و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و در کتب کلامی و تفسیری شیعه، از دوره متقدمان تا دوره معاصر بسیار مورد توجه بوده است (ر.ک: طوسی، بی تا، ۳: ۵۵۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۶: ۸). علی رغم دلالت روشن آیه شریفه بر ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مخالفان شیعه در طول تاریخ، شبهات و اشکالات متعددی درباره دلالت آیه مطرح کرده‌اند و در مقابل نیز متکلمان و مفسران شیعه به خوبی به این شبهات و اشکالات، پاسخ درخور داده و از دلایل خود دفاع کرده‌اند. در این میان، یکی از اشکالات فخررازی مورد غفلت واقع شده و این اشکال یا در کتب تفسیری یا کلامی شیعه ذکر نشده است (ر.ک: کاشانی، ۱۳۳۶، ۳: ۲۶۸؛ لاهیجی، ۱۳۸۳: ۵۲۲؛ شوشتری، ۱۳۶۷: ۸۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۶: ۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۴: ۴۲۶؛ همو، بی تا: ۶۰؛ بروجردی، ۱۴۲۵ق: ۳۶) و یا ذکر شده، اما پاسخ کامل و جامعی که ناظر بر تمام ادله قرآنی و روایی فخررازی و سایر مفسران اهل سنت باشد، داده نشده است (ر.ک: طبسی، ۱۳۹۰: ۶۳).^۱

فخررازی ذیل آیه ولایت می‌نویسد:

الحجة الرابعة: أنا قد بينا بالبرهان البين أن الآية المتقدمة و هي قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ (مائدة: ۵۴) إلى آخر الآية من أقوى الدلائل على صحة إمامة أبي بكر، فلو دلت هذه الآية على صحة إمامة علي بعد الرسول لزم التناقض بين الآيتين، و ذلك باطل، فوجب القطع بأن هذه الآية لا دلالة فيها على أن عليا هو الإمام بعد الرسول» (رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۲: ۳۸۵).

فخررازی پیش از بیان مزبور و ذیل آیه ارتداد (مائدة: ۵۴) می‌نویسد: «المقام الثالث في هذه الآية: و هو أنا ندعى دلالة هذه الآية على صحة إمامة أبي بكر» (رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۲: ۳۷۹). ابن حجر نیز که برخلاف جمهور اهل سنت قائل به وجود نص جلی و ظاهر برای خلافت ابوبکر

۱. گرچه در کتاب ارزش‌مند مناقب الشیخین به این موضوع پرداخته شده است اما برخلاف نوشتار حاضر، ادله روایی اهل سنت به خصوص روایتی که منسوب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و نیز مؤیدات روایی که فخررازی ذیل فرازهای این آیه از آن‌ها بهره برده، اصلاً ذکر نشده است؛ علاوه بر این، در بیان دیدگاه شیعه، ضمن خودداری از ذکر روایاتی که ذیل این آیه درباره امام مهدی (علیه السلام) وجود دارد، طریقه جمع بین این دو دسته روایت (روایاتی که مراد از آیه را امیرالمؤمنین و اصحابش می‌داند و روایاتی که از امام مهدی (علیه السلام) سخن گفته‌اند) بیان نشده است. این کتاب در بخش تحلیل درونی از آیات نیز بسیار مختصر عمل کرده و برخی سخنان فخررازی، همچون: مسئله محاربه، عدم محاربه پیامبر (علیه السلام) با مرتدان و... نقد و بررسی نشده است و هم‌چنین به آرای مفسرانی همچون طبری، ابوحنبل اندلسی و قرطبی که تطبیق آیه شریفه بر ابوبکر را نپذیرفته‌اند، توجه نشده است.

است، در کتاب *الصواعق المحرقة* ذیل عنوان «الفصل الثالث فی النصوص السمعیة الدالة علی خلافته - رضی الله عنه - من القرآن و السنة» می نویسد: «أما النصوص القرآنیة فمنها قوله تعالی: یا أيها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه» (ابن حجر، ۱۹۹۷، ۱: ۴۵).

برخی از مفسران اهل سنت پا را از این هم فراتر نهاده و علاوه بر این ادعا، مدعی دلالت این آیه بر صحت و تثبیت امامت و خلافت عمر و عثمان نیز شده‌اند (ر.ک: قرطبی، ۱۳۶۴، ۶: ۲۲۰؛ جصاص، ۱۴۰۵ق، ۴: ۱۰۱؛ کیهراسی، ۱۴۰۵ق، ۳: ۸۳).

این نوشتار، ضمن بیان کامل دلایل و مستندات این مفسران درباره آیه ارتداد (مأذنه: ۵۴)، هریک از این دلایل را به تفکیک ارزیابی و بررسی می‌کند و در اشکال به این دلایل از منابع مورد اعتماد اهل سنت بهره می‌گیرد. برای قضاوت بهتر درباره دلایل فریقین و روشن شدن نقاط قوت در این رابطه، بررسی این دلایل در قالب بحث تطبیقی ذکر می‌گردد. روشن است که با اثبات نادرستی دلایل این مفسران درباره تحلیل آیه ارتداد، شبهه و اشکال پیش گفته (شبهه چهارم فخر رازی) درباره آیه ولایت، باطل و نادرست خواهد بود.

۱. دیدگاه اهل سنت

آنچه پیش از بیان دیدگاه اهل سنت تذکر آن ضروری است، این است که اختلاف در تعیین مصداق «قوم» در عبارت: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ»، منشأ بروز آرا و نظریات متعدد شده است، به طوری که تعیین صحیح مصداق «قوم» تمام اختلافها را از میان برداشته و منجر به وحدت نظر در بین مفسران خواهد شد؛ لذا مفسران اهل سنت تلاش کرده‌اند تا بر اساس روایات و اقوال صحابه و تابعین یا تحلیل درونی از دلالت آیات، به تعیین مصداق «قوم» دست پیدا کنند تا از این طریق، مدعای خود را که همان اثبات امامت و خلافت ابوبکر است، مطرح کنند. بنابراین، اهل سنت در تفسیر این آیات بر دو حوزه و محور مرتبط با یکدیگر تکیه کرده‌اند. این دو حوزه عبارتند از: استناد به روایات و اقوال صحابه و تابعین و تحلیل درونی از دلالت آیات.

۱-۱. استناد به روایات و اقوال صحابه و تابعین

اهل سنت بر مبنای برخی روایات و اقوال بعضی صحابه و تابعین، مصداق «قوم» را ابوبکر و اصحاب او می‌دانند که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اهل رده به جهاد و مبارزه پرداختند. در تفاسیر نقلی اهل سنت، این نظر به حسن بصری، قتاده، ضحاک و ابن جریج نسبت داده شده است (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲ق، ۶: ۱۸۳؛ سیوطی، ۱۴۱۷ق، ۲: ۲۹۲؛ ابن ابی حاتم، بی تا، ۴: ۶۱).

۱۱۶۰)؛ اما آنچه در این رابطه جلب نظر می‌کند، استناد این نظر به حضرت علی علیه السلام است (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲ق، ۶: ۱۸۳).

۲-۱. تحلیل درونی از دلالت آیات

ادله دیگری که اهل سنت برای اثبات مدعای خود به آن تکیه می‌کنند، استناد به فرازهایی از آیات محل بحث است. آنان تلاش می‌کنند تا تعبیر موجود در این آیات را بر ابوبکر تطبیق دهند. فخررازی که بیش از همه در این رابطه تلاش کرده، معتقد است متصف بودن ابوبکر به این اوصاف، دلیل بر صحت امامت و خلافت اوست: «لو كانت إمامته باطلة لما كانت هذه الصفات لائقة به» (رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۲: ۳۸۰). فرازاها و تعبیر مورد استناد آنان عبارتند از:

۱-۲-۱. «فسوف يأتي الله بقوم»

فخررازی که با تقریری خاص، بیش از همه سعی در اثبات خلافت ابوبکر دارد، در تفسیر خود برای اثبات این مطلب که مراد از این آیه و تعبیر «قوم» نمی‌تواند رسول الله صلی الله علیه و آله باشد، بلکه این تعبیر و آیه محل بحث به ابوبکر و پیکار او با مرتدان اختصاص دارد، به فراز «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ» استناد و بیان می‌کند که چون این تعبیر برای استقبال و آینده است، پس این قومی که خداوند از آن سخن به میان آورده، نباید وقت نزول این خطاب موجود باشند؛ علاوه بر این، رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز با مرتدان محاربه نکرد^۱ (ر.ک: رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۲: ۳۷۹).

۱-۲-۲. «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»

دومین فرازی که اهل سنت در حوزه تحلیل درونی برای اثبات مدعای خود بدان استناد می‌کنند، تعبیر «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» است. در آیه محل بحث، قومی که در آینده خواهند آمد، به چند وصف توصیف شده‌اند که اولین این اوصاف^۲، تعبیر مزبور است. فخررازی پس از تلاش برای اثبات اختصاص این آیه به ابوبکر و اثبات این موضوع که مصداق «قوم»، ابوبکر است، اوصاف موجود در این آیه را بر ابوبکر تطبیق داده و ادعا می‌کند که تعبیر «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» بر عدم ظالم بودن ابوبکر دلالت دارد و عدم ظالم بودن نیز دلالت می‌کند بر این که امامت و

۱. فخررازی در این جا سعی کرده است تا از طریق سلب و نفی دیگران، به نتیجه مود نظر خود برسد؛ لذا تلاش کرده است تا با دلایلی، ابتدا پیامبر صلی الله علیه و آله، سپس حضرت علی علیه السلام و بعد هم یمنی‌ها را از مصداق «قوم» خارج کند تا آیه را به ابوبکر اختصاص دهد (رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۲: ۳۷۹).

۲. بعضی از مفسران اهل سنت همچون قرطبی در تفسیر خود می‌نویسند: «معلوم أن من كانت فيه هذه الصفات فهو ولي الله تعالى» (قرطبی، ۲۲۰: جصاص، ۴: ۱۰۱؛ کیا هراسی، ۳: ۸۳).

خلافت او حق و صحیح است (رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۲: ۳۸۰). وی هم‌چنین برای تطبیق این وصف بر ابوبکر، در جهت تأیید مدعای خود به دو حدیث استناد می‌کند و می‌نویسد:

قال عليه الصلاة والسلام: «إن الله يتجلى للناس عامة و يتجلى لأبي بكر خاصة»
و قال: «ما صب الله شيئا في صدرى إلا و صبه في صدر أبي بكر» و كل ذلك يدل
على أنه كان يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله (رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۲: ۳۸۱).

۱-۲-۳. «إذلة على المؤمنين أعزة على الكافرين»

دومین وصفی که در آیه محل بحث برای قومی که در آینده خواهد آمد ذکر شده، وصف مذکور است. فخر رازی این وصف را نیز بر ابوبکر تطبیق داده و کسی را جز ابوبکر لایق آن نمی‌داند و در تأیید آن به روایت نبوی - ارحم أمتی بأمتی ابوبکر - استناد و ادعا می‌کند که این روایت مستفیض است (رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۲: ۳۸۰). وی در تأیید مدعای خود علاوه بر استناد به روایت مذکور، به دفاع ابوبکر از رسول خدا ﷺ در اوایل بعثت - در حالی که رسول خدا ﷺ در غایت ضعف بود - و نیز به مبارزه او با محاربان و اهل رده در زمان خلافتش اشاره می‌کند تا او را مصداق فراز مزبور قرار دهد (رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۲: ۳۸۰).

ابن جزئی غرناطی نیز می‌نویسد: «أن الصفات التي وصف بها هؤلاء القوم هي أوصاف أبي بكر، ألا ترى قوله: أذلة على المؤمنين أعزة على الكافرين، و كان أبو بكر ضعيفا في نفسه قويا في الله» (غرناطی، ۱۴۱۶ق، ۱: ۲۳۶).

۱-۲-۴. «يُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»

سومین وصف از اوصاف مذکور در آیه محل بحث که فخر رازی به آن استناد می‌کند، تعبیر مزبور است. فخر رازی که اوصاف پیشین را خاص ابوبکر می‌داند، در این‌جا مدعی است که این وصف بین ابوبکر و حضرت علی (علیه السلام) مشترک است، اما با مقایسه‌ای نادرست، بهره ابوبکر را به دلیل تقدم زمانی و نیز به سبب این‌که جهاد ابوبکر در زمان ضعف اسلام بود، اکمل و افضل می‌داند (رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۲: ۳۸۰). ابن جزئی غرناطی تعبیر «وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» را اشاره به مقاومت و عدم ترس ابوبکر در برابر صحابه‌ای که او را از رفتن به میدان مبارزه با مرتدان منع می‌کردند، می‌داند (ر.ک: غرناطی، ۱۴۱۶ق، ۱: ۲۳۶). سورآبادی نیز در سخنانی مشابه می‌نویسد:

«وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» و نترسند از سرزنش سرزنش‌کننده‌ای! و آن ابوبکر صدیق بود که قصد قتال مانعان زکات کرد. گروهی از یاران او را بر آن همی

ملامت کردند که ایشان شهادت‌گویانند. بوبکر از آن نه اندیشید ایشان را به قهر در اسلام و شریعت آورد (سورآبادی، ۱۳۸۰، ۱: ۵۷۵).

۱-۲-۵. «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»

فخررازی با استناد به فرازی دیگر از آیه محل بحث، آن را با آیه ۲۲ سوره «نور» تأکید کرده و با ادعای تطبیق همه صفات مذکور در آن آیه بر ابوبکر، به صحت امامت و خلافت ابوبکر حکم می‌دهد (رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۲: ۳۸۰).

۲. ارزیابی دیدگاه اهل سنت

از دیدگاه مفسران و متکلمان شیعه، این آیه شریفه به هیچ وجه بر امامت و خلافت ابوبکر دلالت ندارد، بلکه اساساً این آیه درباره ابوبکر نیست. از آن جا که اهل سنت در تفسیر این آیات، بر دو حوزه و ساحت یعنی: «استناد به روایات و اقوال صحابه و تابعین» و «تحلیل درونی از دلالت آیات» تکیه کرده‌اند، در پاسخ به آنان به تفکیک و به ترتیب، مستندات و ادله آنان را نقد و بررسی خواهیم کرد.

۲-۱. بررسی «استناد به روایات و اقوال صحابه و تابعین»

چنان که ذکر گردید، اهل سنت بر مبنای بعضی روایات و اقوال بعضی صحابه و تابعین (حسن بصری، قتاده، ضحاک و ابن جریج)، مصداق «قوم» را ابوبکر و اصحاب او می‌دانند که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اهل رده به جهاد و مبارزه پرداختند؛ اما این نظر تنها نظر در این رابطه نیست و در تفاسیر اهل سنت، اقوال دیگری نیز وجود دارد. ابوحنیفان اندلسی در تفسیر خود به نه قول (ر.ک: ابوحنیفان اندلسی، ۱۴۲۰ق، ۴: ۲۹۷) و ابن جوزی نیز به شش قول در این رابطه اشاره کرده است^۱ (ر.ک: ابن جوزی، ۱۴۲۲ق، ۱: ۵۵۹).

از آنچه تاکنون ذکر شد، چند نکته روشن می‌شود:

الف) با وجود این همه تشتت آرا و اختلاف اقوال که در تفاسیر اهل سنت به وضوح نمایان است، نادرستی و ضعف استدلال بعضی مفسران آنان (به‌خصوص فخررازی) که سعی می‌کنند بر چنین مبنای سست و ضعیفی، خلافت و امامت ابوبکر را اثبات کنند، آشکار می‌شود.

۱. «و فی المراد بهؤلاء القوم ستة أقوال: أحدها: أبو بكر الصديق وأصحابه الذين قاتلوا أهل الردة... والثاني: أبو بكر و عمر و الثالث: أنهم قوم أبي موسى الأشعري و الرابع: أنهم أهل اليمن و الخامس: أنهم الأنصار و السادس: المهاجرون و الأنصار» (ابن جوزی، ۱۴۲۲ق، ۱: ۵۵۹).

ب) علاوه بر تعارض و تشتت آراء، روایات مستند به حسن بصری، قتاده، ضحاک و ابن جریج (که همگی از تابعین هستند) مقطوعه^۱ و ضعیف است و اقوال آنان نمی‌تواند حجت و ملاک قرار گیرد؛ علاوه بر این حسن، قتاده و ابن-جریح همگی متهم به تدلیسند (ر.ک: ذهبی، بی تا (الف)، ۱: ۴۶۰).

ج) روایتی که به نقل از حضرت علی (علیه السلام) در این رابطه در منابع اهل سنت دیده می‌شود، ضعیف و غیرقابل استناد است. ضعیف و غیرمعتبر بودن این روایت از دو جهت است:

۱. این روایت از بعد سندی ضعیف است. سندی که طبری در این رابطه ذکر کرده، چنین است: «حدثني المثنی، قال: ثنا إسحاق، قال: ثنا عبدالله بن هشام، قال: أخبرنا سيف بن عمر، عن أبي روق، عن الضحاک، عن أبي أيوب، عن علي (علیه السلام)» (طبری، ۱۴۱۲ق، ۶: ۱۸۳).

در این سند، سیف بن عمر قرار دارد که به تصریح رجالیون اهل سنت، متهم به زدقه و جعل حدیث و فردی ضعیف الحدیث است (ر.ک: ذهبی، بی تا (الف)، ۲: ۲۵۵؛ عقیلی، ۱۴۰۴ق، ۳: ۴۸۴؛ نسائی، ۱۳۶۹ق، ۱: ۵۰؛ اصبهانی، ۱۴۰۵ق، ۱: ۹۱؛ ابن حبان، ۱۳۹۶ق، ۱: ۳۴۵). مزی در کتاب تهذیب الکمال، اقوال رجالیون مطرح اهل سنت را در تضعیف وی نقل کرده است (مزی، ۱۴۰۰ق، ۱۲: ۳۲۶).

۲. این روایت با روایت دیگری که آن هم از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده، در تعارض است. طبرسی در این باره می‌نویسد: «روی عن علی أنه قال يوم البصرة والله ما قوتل أهل هذه الآیة حتی اليوم و تلا هذه الآیة» (طبرسی، ۱۳۷۲، ۳: ۳۲۲ و نیز ر.ک: حویزی، ۱۴۱۵ق، ۱: ۶۴۱؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق، ۲: ۳۱۵).

د) بعضی از مفسران و محدثان اهل سنت، تطبیق آیه شریفه بر ابوبکر را نپذیرفته و آن را بر یمنی‌ها (قوم ابوموسی اشعری) تطبیق داده‌اند. مستند این گروه از اهل سنت روایتی نبوی است که حاکم نیشابوری در مستدرک علی الصحیحین آن را به شرط مسلم صحیح دانسته است (نیشابوری، ۱۴۱۶ق، ۷: ۳۵۲).

هیثمی نیز در کتاب مجمع‌الزوائد این روایت را نقل کرده و سپس می‌نویسد: «رواه الطبرانی و رجاله رجال الصحیح» (هیثمی، ۱۴۱۲ق، ۷: ۸۰).

۱. «المقطوع و هو المروی عن التابعین قولاً لهم أو فعلاً» (عاملی، ۱۴۰۱ق، ۱: ۹۲).

۲. در صحت این روایت، تردید جدی وجود دارد، چراکه صحابی بودن عیاض اشعری ثابت نیست و عده‌ای از رجالیون اهل سنت به تابعی بودن او و مرسل بودن این روایت تصریح کرده‌اند. ابن‌ابی‌حاتم در این باره می‌نویسد: «عیاض الأشعری روی عن النبی (صلی الله علیه و آله) مرسل انه قرأ فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه و هو تابعی»

طبری بعد از ذکر اقوال متعدد، همین نظر را برگزیده است (طبری، ۱۴۱۲ق، ۶: ۱۸۵).^۱ ابوحیان اندلسی نیز پس از بیان نه قول در این رابطه، روایت نبوی مزبور را به نقل از کتاب مستدرک حاکم نیشابوری ذکر می‌کند و صحیح‌ترین قول در این باره را تطبیق آیه بر یمنی‌ها می‌داند (ر.ک: ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰ق، ۴: ۲۹۷). قرطبی هم این نظر را صحیح‌تر می‌داند (ر.ک: قرطبی، ۱۳۶۴، ۶: ۲۲۰).^۲

۲-۲. بررسی تحلیل درونی از آیات

مفسران و محققان شیعه، اجماع و اتفاق نظر دارند که قدر متیقن در تفسیر این آیه این است که تعبیر موجود در آن، قابلیت انطباق با ابوبکر و اصحابش را ندارد و هرگز نمی‌توان از این آیه شریفه فضیلتی برای او اثبات کرد، چه رسد به این‌که خلافت و صحت امامت او را نتیجه گرفت، چراکه در بخش قبل اثبات شد که مبنای اهل سنت در اثبات مدعای خود کاملاً ضعیف و سست، همراه با تعارضات گسترده و تشتت آراست و نمی‌توان با این مبنای ضعیف، تعبیر موجود در آیه شریفه را بر ابوبکر و اصحابش تطبیق داد؛ حتی با صرف نظر از این موضوع باز نمی‌توان ادعای اهل سنت را پذیرفت و با دلایل متعددی این ادعا مخدوش و غیر قابل قبول است که در ادامه، این دلایل به تفصیل بیان خواهد شد. اکنون به تفکیک، فرازهای مورد استناد اهل سنت را بررسی خواهیم کرد.^۳

(ابن ابی حاتم، بی تا، ۶: ۴۰۷). ابن حبان نیز می‌نویسد: «عیاض الأشعری یروی عن عمر بن الخطاب و أبي عبيدة بن الجراح و أبي موسى روی عنه سماک بن حرب و قد قیل إنه له صحبة و لیس یصح ذلك عندی» (ابن حبان، ۱۳۹۶ق، ۵: ۲۶۴). مزی هم به این اختلاف تصریح کرده است: «عیاض بن عمرو الأشعری: مختلف فی صحبته، سكن الکوفة» (مزی، ۲۲: ۵۷۱).

۱. طبری در ادامه می‌نویسد: «و لولا الخبر الذی روی فی ذلك عن رسول الله ﷺ بالخبر الذی روی عنه ما كان القول عندی فی ذلك إلا قول من قال: هم أبوبکر و أصحابه و ذلك أنه لم یقاتل قوما كانوا أظهروا الإسلام علی عهد رسول الله ﷺ ثم ارتدوا علی أعقابهم کفاراً، غیر أبی بکر و من كان معه ممن قاتل أهل الردة معه بعد رسول الله ﷺ، و لکننا ترکنا القول فی ذلك للخبر الذی روی فیہ عن رسول الله ﷺ، أن كان ﷺ معدن البیان عن تأویل ما أنزل الله من وحیه و آی کتابه» (همان).

۲. وی می‌نویسد: «قیل: إنها نزلت فی الأشعریین، ففی الخبر أنها لما نزلت قدم بعد ذلك بیسیر سفائن الأشعریین، و قبائل الیمن من طریق البحر، فكان لهم بلاء فی الإسلام فی زمن رسول الله ﷺ و كانت عامة فتوح العراق فی زمن عمر - رضی الله عنه - علی یدی قبائل الیمن، هذا أصح ما قیل فی نزولها و الله أعلم» (قرطبی، ۶: ۲۲۰).

۳. از دیدگاه شیعه دو نظر در تفسیر این آیه شریفه مطرح است که در صفحات بعد ذکر خواهد شد، اما همان‌گونه که اشاره شد، قدر متیقن در تفسیر این آیه از دیدگاه شیعه این است که تعبیر موجود در آیه، قابلیت انطباق با ابوبکر و اصحابش را ندارد.

۲-۱-۲. بررسی فراز «فسوف یأتی الله بقوم»

در تقریر فخررازی ذیل عنوان مزبور چند ادعا وجود داشت که عبارت بود از: الف) این آیه به محاربه با مرتدان اختصاص دارد؛ ب) ابوبکر، متولی محاربه با مرتدان بود؛ ج) رسول خدا ﷺ و حضرت علی (علیه السلام) با مرتدان پیکار نکردند.

در نقد این ادعاها باید گفت:

اولاً: اختصاص این آیه به محاربه با مرتدان ثابت نیست و در این آیه از محاربه و پیکار با مرتدان صحبت نشده است، بلکه صرفاً گفته شده که در صورت ارتداد، خداوند متعال گروهی را می آورد که دارای این صفات خاص باشند. این سخن خداوند هشدار است به تمام مسلمانان در تمام قرن‌ها که به ایمان خود مغرور نشوند و خود را محور اسلام ندانند و بدانند که اگر آن‌ها هم از اسلام و انجام برنامه‌های آن روی برگردانند، خداوند کسانی دیگر و اقوام دیگری را برمی‌انگیزد که بهتر از آن‌ها از دین خدا حمایت کنند. این حقیقت که می‌توان آن را «سنت استبدال»^۱ نامید، در چندین آیه از قرآن کریم با تعبیرهای گوناگونی آمده است؛ از جمله:

- «وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ» (محمد: ۳۸).

- «وَإِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» (ابراهیم: ۳).

- «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ» (نساء: ۱۳۳).

- «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ» (انعام: ۸۹).

تدبیر در این آیات نشان می‌دهد که بقا و استمرار دین الهی در زمین، در گرو خواست فرد یا گروه نیست و هیچ‌کس نباید دین خدا را مدیون خود بداند و اگر قوم یا گروهی، از دین و اجرای برنامه الهی روی برگردانند و خود را تا سطح تعهد و مسئولیت متناسب با رسالت آسمانی، بالا نکشند، رسالت آسمانی تعطیل نخواهد شد و خداوند متعال گروه دیگری را که شرایط بهتر و برتری را برای ایفای نقش خود فراهم آورده و پیرو برنامه الهی باشند، جای‌گزین آن‌ها خواهد کرد.

علامه طباطبایی نیز در این باره می‌نویسد: «الآیه جاریه مجری قوله تعالی: «وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۵: ۳۹۰). این نظر را بعضی از

۱. برای آگاهی بیشتر درباره «سنت استبدال» رجوع شود به پایان‌نامه‌ای با عنوان: «نقش سنت استبدال در تأمین هدف خلقت» (دانشکده الهیات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵).

مفسران اهل سنت نیز مطرح کرده‌اند (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ۳: ۱۲۳؛ و نیز ر.ک: قاسمی، ۱۴۱۸ق، ۴: ۱۶۸).

در روایتی که به نقل از ابن عباس در تفاسیر روایی اهل سنت وجود دارد، همین نظر ذکر شده است. ابن ابی حاتم رازی در تفسیر خود می‌نویسد: «عن ابن عباس قوله: {فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ} إنه وعيد من الله إنه من ارتد منهم سنستبدل بهم خيرا منهم» (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق، ۴: ۱۱۶۰).

نکته قابل توجه این است که حتی بر مبنای آرای مفسرانی همچون طبری، ابوحیان اندلسی و قرطبی که تطبیق آیه شریفه بر ابوبکر را نپذیرفته و آن را بر یمنی‌ها (قوم ابوموسی اشعری) تطبیق داده‌اند، باز محاربه‌ای با مرتدان صورت نگرفته است، چون همان‌گونه که قرطبی و دیگر مفسران بیان کرده بودند، یمنی‌ها در زمان عمر در فتوحات مسلمین شرکت کردند و پیکار آنان با مرتدان نبود (قرطبی، ۱۳۶۴، ۶: ۲۲۰). مراغی نیز در تأیید این نظر که در صورت پذیرش تطبیق آیه بر یمنی‌ها (قوم ابوموسی اشعری) پیکاری با مرتدان صورت نگرفته، سخن گفته است (مراغی، بی‌تا، ۶: ۱۴۰).

بنابراین، ادعای اول فخررازی که مدعی بود این آیه، به محاربه با مرتدان اختصاص دارد، صحیح نیست یا دست‌کم مورد تردید جدی است و نیاز به اثبات دارد.

ثانیاً: بر فرض پذیرش ادعای نخست، باز نمی‌توان ادعای دوم و سوم را مبنی بر این‌که ابوبکر متولی محاربه با مرتدان بود و رسول خدا ﷺ با مرتدان پیکار نکرد، پذیرفت، چراکه ارتداد (به معنایی که فخررازی و بعضی دیگر در این‌جا معتقدند که همان رجوع از اسلام به کفر باشد) در زمان رسول خدا ﷺ و در اواخر رسالت ایشان به وقوع پیوست. طبق مستندات تاریخی، سه فرقه در اواخر حیات رسول خدا ﷺ مرتد شدند که ریاست یکی از آن‌ها را اسود عنسی به عهده داشت و مسلمین به امر رسول خدا ﷺ با آن‌ها جهاد کرده و به پیروزی رسیدند و رسول الله ﷺ همان شبی که اسود به دست فیروز دیلمی در یمن کشته شد، این خبر را به مسلمینی که در مدینه بودند، اطلاع دادند (ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۱: ۶۴۴؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ۴: ۷۷؛ رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۲: ۳۷۷). کسانی هم که در مقابل امام علی علیه السلام قرار گرفتند، به طور قطع حکم مرتد را دارند که دلایل آن خواهد آمد. بنابراین، در این آیه شریفه از مقاتله و پیکار با مرتدان سخنی به میان نیامده است (یا دست‌کم احتمال دیگری غیر از پیکار با مرتدان، منتفی نیست) و اگر هم این آیه، مربوط به پیکار با مرتدان باشد، در اواخر حیات رسول الله ﷺ (هرچند با

عده‌ای از آنان) و در زمان خلافت امام علی علیه السلام این پیکار انجام گرفته است. پس اختصاص این آیه به ابوبکر و محاربه او با مرتدان، ادعایی نادرست است؛ به‌خصوص با توجه به اوصاف مذکور در این آیه، به طور قطع می‌توان ادعا کرد که این آیه به ابوبکر و اصحابش اختصاص ندارد که در بخش‌های بعدی، ادله آن بیان خواهد شد.

با ردّ این ادعاها، اختصاص این آیه به ابوبکر و اثبات فضیلت و صحت خلافت برای او نیز منتفی می‌شود؛ اگرچه با آنچه در بخش قبل (بررسی استناد به روایات و اقوال صحابه و تابعین) بیان شد، دیگر نوبت به طرح این ادعاها و ردّ آن‌ها نمی‌رسد.

۲-۲-۲- بررسی فراز «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ»

چنان‌که بیان شد، استناد فخررازی به این فراز و فرازهای بعدی، متوقف بر اثبات این موضوع بود که مراد از این آیه، ابوبکر باشد (فلما ثبت أن المراد بهذه الآية هو أبو بكر ثبت أن قوله يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ وصف لأبي بكر)، اما با اثبات عدم ارتباط آیه با ابوبکر، که پیش‌تر ذکر شد، استناد اهل سنت (به‌خصوص فخررازی) به این فراز و فرازهای بعدی برای اثبات مدعای خود که همان خلافت باشد، کاملاً نادرست و غیر قابل قبول است؛ علاوه بر این، به هیچ وجه نمی‌توان این وصف و دیگر اوصاف والای موجود در آیه را بر ابوبکر و اصحابش تطبیق داد.

بر اساس منابع شیعه و اهل سنت، این ویژگی را رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روز جنگ خیبر به امام علی علیه السلام داده است (بخاری، بی‌تا، ۴: ۲۰؛ نیشابوری، بی‌تا، ۷: ۱۲۱؛ ابن هشام، بی‌تا، ۲: ۳۳۴؛ طبرانی، ۱۴۰۴ق، ۲: ۴۳۱؛ ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ۲: ۸۴). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم‌چنین فردای آن روز، پرچم را به دست حضرت علی علیه السلام سپرد. ایشان این جمله را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام در جای دیگری نیز که مربوط به فتح یمن بود، تکرار کرده‌اند (ترمذی، بی‌تا، ۶: ۴۹۲).

طبرسی اعطای این عنوان به حضرت علی علیه السلام از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله را مؤید روایاتی دانسته است که مصداق «قوم» در آیه محل بحث را بر حضرت علی علیه السلام و اصحابش تطبیق داده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ۳: ۳۲۲). شیخ طوسی نیز پس از روایات مزبور می‌نویسد: «و الذی یقوی هذا التأویل أن الله تعالی وصف من عناده بالآیه بأوصاف وجدنا امیرالمؤمنین علیه السلام مستکملاً لها بالإجماع...» (طوسی، بی‌تا، ۳: ۵۵۶).

همان‌گونه که اشاره شد، فخررازی برای تطبیق این وصف بر ابوبکر، به دو حدیث نیز استناد می‌کند و آن‌ها را دلیلی بر محبت او به خدا و رسول و محبت خدا و رسول به او می‌داند.

درباره روایت: «إن الله یتجلی للناس عامّة و یتجلی لأبی بکر خاصّة» باید گفت این روایت، موضوع و جعلی است و در کتبی که خود اهل سنت درباره احادیث موضوعه نگاشته‌اند، به این

موضوع تصریح شده است. ابن جوزی در *الموضوعات* (۱: ۳۰۷)، ذهبی در *تلخیص کتاب الموضوعات لابن الجوزی* (۱: ۹۱)، سیوطی در *کتاب اللآلی المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة* (۱: ۲۶۳)، شوکانی در *الفوائد المجموعه فی الأحادیث الموضوعة* (۱: ۳۳۰) و دیگران، همه طرق این روایت را جعلی و ضعیف قلمداد کرده‌اند. ابن حجر عسقلانی در *لسان‌المیزان* می‌نویسد: «و الحدیث له طرق كلها واهیه» (ابن حجر، ۱۴۰۶ق، ۱: ۲۳۲). ابن جوزی بعد از ذکر و بررسی همه طرق این روایت، همین نظر را ابراز داشته است (ابن جوزی، ۱۳۸۵ق، ۱: ۳۰۷).

روایت دومی هم که فخررازی به آن استناد می‌کند، جعلی و موضوع است. مجدالدین فیروزآبادی (صاحب کتاب *قاموس*) در کتاب *سفرالسعادة* می‌نویسد: «أشهر المشهورات من الموضوعات: إنَّ الله يتجلى للناس عامّة و لأبي بكر خاصة. و حدیث: ما صبَّ الله فی صدری شیئاً إلا و صبّه فی صدر أبي بكر... و أمثال هذا من المفتریات المعلوم بطلانها ببدیهة العقل» (فیروزآبادی، بی‌تا: ۱۴۹). فتنی در *تذکره الموضوعات* (۱: ۶۷۴)، شوکانی در *الفوائد المجموعه فی الأحادیث الموضوعة* (۱: ۳۳۵)، ابن جوزی در *الموضوعات* (۱: ۳۱۹) و دیگران، این روایت را نیز جعلی و ضعیف توصیف کرده‌اند.

با وجود این‌که این دو روایت در موضوع بودن، بسیار مشهورند و در تألیفات پیش از فخررازی نیز به عنوان موضوعات شناخته می‌شده است (چنان‌که سیوطی به نقل از خطیب بغدادی به بی‌اصل بودن آن تصریح دارد)، معلوم نیست که فخررازی با چه انگیزه‌ای برای تأیید مدعای خود به این موضوعات چنگ می‌زند.

بنا بر آنچه گذشت، به هیچ وجه نمی‌توان تعبیر «یحبهم و یحبونه» را بر ابوبکر و اصحابش تطبیق داد؛ اما نکته قابل ذکر این است که فخررازی این وصف را (که وصف «قوم» است)، فقط وصف ابوبکر قلمداد کرده است و برای تأیید آن به دو روایت استشهاد می‌کند، در حالی که این وصف، وصف گروه و جمعیتی است.

نکته قابل تأمل این‌جاست که با در نظر گرفتن گروه و جمعیتی در کنار ابوبکر در ماجرای پیکار با اهل رده، تطبیق این وصف و اوصاف بعدی بر همه آن‌ها، به مراتب دشوارتر و غیرقابل قبول‌تر می‌شود، چراکه در این پیکار فجایع و ظلم‌هایی به دست خالدبن‌ولید و لشکریانش صورت گرفت که نه تنها وصف «یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ» و اوصاف بعدی بر آن‌ها صدق نمی‌کند، بلکه تطبیق اوصافی که در نقطه مقابل این اوصاف است، بر آنان سزاوارتر است که در بخش بعد به تفصیل بیان خواهد شد.

۲-۲-۳. بررسی فراز «اذلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»

درباره این فراز از آیه شریفه نیز باید گفت، از آنجا که استناد اهل سنت به این فراز و فرازهای بعدی، متوقف بر اثبات این موضوع بود که مراد از این آیه ابوبکر باشد، با اثبات عدم ارتباط آیه با ابوبکر، استناد اهل سنت (به خصوص فخر رازی) به این فراز و فرازهای بعدی برای اثبات مدعای خود، که همان موضوع خلافت باشد، کاملاً نادرست و غیر قابل قبول است؛ علاوه بر این، هرگز نمی‌توان این اوصاف را بر ابوبکر و اصحابش تطبیق داد. جنایات خالد بن ولید و سربازانش درباره مالک بن نویره و قبیله‌اش و عدم مجازات آن‌ها توسط ابوبکر، گواه روشنی بر این مطلب است که منابع معتبر اهل سنت نیز به آن اعتراف کرده‌اند، اگرچه عده‌ای نیز سعی کرده‌اند تا این جنایات را توجیه کنند.^۱

نکته قابل ذکر این است که همه کسانی که ابوبکر با آن‌ها جنگ کرد، مرتد و کافر نبودند، بلکه بعضی از آن‌ها همچون مالک بن نویره و قبیله‌اش مسلمانانی بودند که با خلافت ابوبکر و اعطای زکات به او مخالف بودند. ابن حزم اندلسی در کتاب *المحلی* (۱۱: ۹۳) به عدم اختلاف حنفی‌ها و شافعی‌ها در این‌که اینان حکم مرتد را ندارند، اشاره کرده است.

طبری درباره ایمان مالک و عدم ارتداد او می‌نویسد: «از کسانی که به اسلام مالک بن نویره شهادت داده بود، ابوقتاده بن ربیع، برادر بنی سلمه بود. او با خداوند عهد کرده بود که بعد از این ماجرا در هیچ جنگی با خالد بن ولید شرکت نکند» (طبری، ۱۳۸۷ق، ۳: ۲۸۰).^۲

متقی هندی علاوه بر ابوقتاده، عبدالله بن عمر را نیز از کسانی برمی‌شمارد که به ایمان و اسلام مالک شهادت می‌داده است (ر.ک: متقی هندی، ۱۴۰۱ق، ۵: ۸۴۵). بنابراین، مالک بن نویره مرتد نشده بود و ابوقتاده و عبدالله بن عمر نیز بر مسلمان بودن او شهادت داده بودند و نیز وی به خاطر ارتداد و یا ندادن زکات کشته نشد، بلکه چشم ناپاک خالد بن ولید به همسر زیبایی مالک افتاد و زیبایی همسر مالک باعث شد که خالد تصمیم به قتل مالک و تمامی مردان قبیله‌اش بگیرد (ابن حجر، بی‌تا، ۵: ۵۶۱).

از آنچه ذکر شد معلوم می‌شود، کسانی که مسلمان و صحابی بزرگ رسول خدا ﷺ را با این وضع بسیار فجیع می‌کشند، زنان مسلمان را اسیر و فروج آن‌ها را بر لشکریانش مباح می‌کنند،

۱. تفصیل این جریان و پاسخ به توجیهاات محمد حسنین هیکل در کتاب *الصدیق ابوبکر* را علامه شرف الدین در کتاب *اجتهاد در مقابل نص* ذکر کرده است (عاملی، ۱۳۸۳: ۱۷۶).

۲. ابن عبدالبر نیز معتقد است، مالک به اشتباه کشته شد (ابن عبدالبر، ۳: ۱۳۶۲).

هرگز نمی‌توانند مصداق «یحیهم و یحبونه» و «أَذَلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» باشند. آیا ممکن است که خداوند، مسلمین را به آمدن چنین قومی بشارت داده باشد؟!^۱

۲-۴- بررسی فراز «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»

علاوه بر آنچه درباره فرازهای پیشین گفته شد (مبنی بر این که با اثبات عدم ارتباط آیه با ابوبکر، استناد اهل سنت، به خصوص فخررازی به این فرازها برای اثبات مدعی خود که همان خلافت باشد، کاملاً نادرست و غیر قابل قبول است)، عدم تطبیق این فراز بر ابوبکر واضح تر از موارد پیشین است. بر اساس روایات تاریخی، ابوبکر در هیچ پیکار و جهادی اثرگذار نبوده و نقش برجسته‌ای نداشته و به فردی شجاع در میدان مبارزه شناخته نمی‌شده است. ابن‌ابی‌الحدید به نقل از استادش ابوجعفر اسکافی می‌نویسد: «لم یرم ابوبکر بسهم قط و لاسل سیفاً و لاراق دماً»؛ ابوبکر نه هیچ گاه تیری انداخت، نه شمشیری کشید و نه خونی ریخت (ابن‌ابی‌الحدید، بی تا، ۱۳: ۲۸۱).

از مسلمات تاریخ است که ابوبکر در جنگ‌های متعدد و مهمی در زمان رسول خدا ﷺ، از میدان جهاد فی سبیل‌الله فرار کرد و از خود پایداری و استقامت نشان نداد. جنگ احد، خیبر و حنین بهترین شاهد برای این مطلب است.

ذهبی در کتاب تاریخ الاسلام به اندوه ابوبکر پس از غزوه احد و این که او اولین نفری بود که پس از فرار رجوع کرد، اشاره کرده است (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ۲: ۱۹۱ و نیز ر.ک: ابن‌ابی‌الحدید، بی تا، ۱۳: ۲۹۳). فرار ابوبکر و عمر در جنگ خیبر نیز در منابع معتبر اهل سنت ذکر شده است. در جنگ حنین نیز به جز چند نفر معدود که در کنار رسول الله ﷺ استقامت ورزیدند و اسامی آنان در تاریخ ضبط است، همگی فرار کردند که ابوبکر هم جزو آنان بود (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ۲: ۸۱۳؛ صالحی شامی، بی تا، ۵: ۳۲۹).

ابوبکر در جنگ بدر نیز رشادت و شجاعتی از خود نشان نداد و به جای مبارزه با کفار در عریش پیامبر ﷺ قرار داشت؛ اگرچه بعضی خواسته‌اند این موضوع را توجیه کرده یا حتی منقبتی خاص برای او به شمار آورند.^۲

۱. گفتنی است، علاوه بر ماجرای مالک، جنایات صورت گرفته در حق حضرت زهرا (علیها السلام) و فجاءه (ایاس بن عبدالله) نیز در تأیید مدعی ما در عدم تطبیق اوصاف آیه بر ابوبکر و اصحابش کافی است؛ چنان که ابوبکر در لحظات آخر عمر از آن‌ها اظهار پشیمانی می‌کرد (طبری، ۱۳۸۷ق، ۲: ۶۱۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق، ۳: ۱۱۷؛ هیثمی، ۱۴۱۲ق، ۵: ۲۰۲؛ طبرانی، ۱۴۰۴ق، ۱: ۶۲؛ متقی‌هندی، ۶۳۱: ۶؛ ابن‌عساکر، ۴۱۹: ۳۰؛ ابن حجر، ۱۴۰۶ق، ۴: ۱۸۹).

۲. شیخ مفید در این رابطه در پاسخ به توجیحات اهل سنت، به تفصیل سخن گفته است (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۱۹۳).

از آنچه تاکنون بیان شد، به خوبی روشن می‌شود که ابوبکر به هیچ وجه نمی‌تواند مصداق عبارت: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» باشد، اما عجیب این است که با وجود این همه شواهد بر عدم شجاعت و رشادت ابوبکر، آن هم بعد از هجرت و گسترش اسلام و مسلمین، فخر رازی حظّ ابوبکر در جهاد با کفار را از حظّ حضرت علی (علیه السلام) بیشتر می‌داند، چراکه جهاد ابوبکر با کفار در اوایل بعثت بوده است (لأنّ مجاهدة أبي بكر مع الكفار كانت في أول البعث!) در صورتی که همگان می‌دانند که مسلمین به دلیل شرایط خاص مکه، پیش از هجرت، جهادی با کفار انجام ندادند و مطابق با صریح آیات قرآن کریم، مأمور به صفح و عفو بودند.

۲-۲-۵. بررسی فراز «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ»

با توجه به مطالب پیش‌گفته، این فراز از آیه نیز ارتباطی با ابوبکر ندارد؛ لذا جایی برای ادعای فخر رازی که گفته است: «هذا لائق بأبي بكر لأنه متأكد بقوله تعالى: {وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنكُمْ وَالسَّعَةِ} (نور: ۲۲)» باقی نمی‌ماند؛ بنابراین، از دیدگاه شیعه این آیه با ابوبکر و اصحابش و پیکار آنان با اهل رده ارتباطی ندارد و این آیه شریفه، گویای فضیلت و منقبتی برای آن‌ها نیست.

در روایات و تفاسیر شیعه، این آیه و اوصاف والای آن بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام مهدی (علیه السلام) تطبیق داده شده است (ر.ک: عیاشی، ۱۳۸۰ق، ۱: ۳۲۶؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق، ۲: ۳۱۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۳: ۳۲۱). شیخ طوسی، شیخ مفید و تعدادی دیگر از مفسران شیعه با دلایل متعددی، این آیه را بر امام علی (علیه السلام) و اصحابش تطبیق داده‌اند (طوسی، بی‌تا، ۳: ۵۵۶ و نیز ر.ک: شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۱۳۱). شیخ طوسی، تطبیق اوصاف ذکرشده در آیه بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تأییدی بر این روایات می‌داند (همان).

چنان‌که گفته شد، در روایات و تفاسیر شیعه، این آیه بر امام مهدی (علیه السلام) و اصحابش نیز تطبیق داده شده است. طبرسی به نقل از قمی، این قول را ذکر کرده و سپس مؤیدی بر آن ذکر می‌کند. وی می‌نویسد:

علی بن ابراهیم گوید: این آیه درباره مهدی موعود و اصحاب اوست. قسمت اول آیه، خطاب است به کسانی که درباره آل محمد (صلی الله علیه و آله) ظلم کردند، آن‌ها را کشتند و حقشان را غصب کردند. ممکن است این قول را تأیید کنیم به این‌که: قومی که خداوند به آوردن آن‌ها وعده می‌دهد، باید در وقت نازل شدن آیه، موجود نباشند؛ بنابراین، شامل تمام کسانی که تا روز قیامت، بر این صفاتند، می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ۳: ۳۲۲).

عیاشی نیز به نقل از امام صادق علیه السلام به روایتی در همین رابطه اشاره کرده است (ر.ک: عیاشی، ۱۳۸۰ق، ۱: ۳۲۶؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق، ۲: ۳۱۴).

این روایات که در تفسیر آیه وارد شده با هم تعارض ندارند، زیرا این آیه همان گونه که سیره قرآن است، مفهومی کلی و جامع را بیان می کند که امام علی علیه السلام یا امام مهدی علیه السلام به همراه اصحابشان، مصداق های مهم آن هستند؛^۱ چنان که طبرسی در عبارت مذکور بعد از ذکر هردو روایت، قائل شد به این که این آیه، شامل تمام کسانی که تا روز قیامت بر این صفاتند، می شود. فیض کاشانی و قمی مشهدی نیز می نویسند: «أقول: لا منافاة بین الروایتین علی ما حَقَّقناه فی المقدمات من جواز التعمیم» (کاشانی، ۱۴۱۵ق، ۲: ۴۴؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ۴: ۱۴۲ و نیز ر.ک: شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ۱: ۶۶۹).

نتیجه گیری

از همه آنچه تا کنون گفته شد نتیجه می گیریم که این آیه (مائده: ۵۴) به طور قطع، ارتباطی با ابوبکر و مبارزه او با اهل رده ندارد و اوصاف ذکر شده در آیه، بر او و اصحابش تطبیق نمی کند و اقوال مفسران اهل سنت در این رابطه با تعارضات متعددی همراه است. روایات مورد نظر آنان نیز از حیث سند و دلالت، نادرست و غیرقابل قبول است. این آیه، مفهومی کلی و جامع را بیان می کند که امام علی علیه السلام و امام مهدی علیه السلام به همراه اصحابشان از مصداق آن هستند. با اثبات مطلب مزبور، اشکال چهارم فخر رازی به آیه ولایت، نادرست و باطل خواهد بود و برخلاف ادعای وی، نه تنها تناقضی میان آیه ولایت و آیه قبل وجود ندارد، بلکه میان این دو آیه، کاملاً هماهنگی و همسویی مشاهده می شود.

۱. چنان که در صفحات قبل بیان شد، این آیه می تواند به سنت استبدال اشاره داشته باشد: «وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أُمَّةً لَكُمْ» (محمد: ۳۸) که در این صورت، امام علی علیه السلام و امام مهدی علیه السلام و اصحابشان از مصداق بارز قوم جایگزینند، چراکه بقا و استمرار دین الهی در زمین، در گرو خواست فرد یا گروه خاصی نیست و هیچ کس نباید دین خدا را مدیون خود بداند و اگر قوم یا گروهی، از دین و اجرای برنامه الهی روی برگرداند و خود را تا سطح تعهد و مسئولیت متناسب با رسالت آسمانی، بالا نکنند، رسالت آسمانی تعطیل نخواهد شد و خداوند متعال گروه دیگری را که شرایط بهتر و برتری را برای ایفای نقش خود فراهم آورده و پیرو برنامه الهی باشند، جایگزین آن ها خواهد کرد.

منابع

١. قرآن كريم.
٢. ابن حبان، محمد، (١٣٩٦ق)، المجروحين من المحذنين والضعفاء والمتروكين، حلب، دارالوعى.
٣. اصبهاني، ابونعيم احمد بن عبدالله بن احمد، (١٤٠٥ق)، الضعفاء، بيروت، دارالتقافة، الدار البيضاء.
٤. آلوسى، محمود، (١٤١٥ق)، روح المعاني فى تفسير القرآن العظيم، بيروت، دارالكتب العلمية.
٥. ابن ابي حاتم، عبدالرحمن بن محمد، (بى تا)، الجرح والتعديل، بى جا، بى نا.
٦. _____، (١٤١٩ق)، تفسير القرآن العظيم، عربستان سعودى، مكتبة نزار مصطفى الباز.
٧. ابن ابي الحديد، ابو حامد عبدالحميد بن هبة الله، (بى تا)، شرح نهج البلاغة، تحقيق: محمد ابو الفضل ابراهيم، بى جا، داراحياء الكتب العربية.
٨. ابن تيمية الحراني، احمد بن عبدالحليم، (١٤٠٦ق)، منهاج السنة النبوية، بى جا، مؤسسة قرطبه.
٩. ابن العربي، محمد بن عبدالله بن ابوبكر، (بى تا)، احكام القرآن، بى جا، بى نا.
١٠. ابن جزى غرناطى، محمد بن احمد، (١٤١٦ق)، التسهيل لعلوم التنزيل، بيروت، شركت دارالارقم بن ابي الارقم.
١١. ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن بن على، (١٤٢٢ق)، زاد المسير فى علم التفسير، بيروت، دارالكتاب العربى.
١٢. _____، (١٣٨٥ق)، الموضوعات، بيروت، دارالكتب العلمية.
١٣. ابن حجر، شهاب الدين ابوالعباس احمد (١٩٩٧)، الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه، بيروت، مؤسسة الرساله.
١٤. ابن حجر العسقلانى، ابوالفضل احمد بن على، (١٤٠٦ق)، لسان الميزان، بيروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات.
١٥. ابن حزم الاندلسى، ابو محمد على بن احمد، (بى تا)، المحلى، مدينه، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
١٦. ابن سعد، محمد، (١٤١٠ق)، الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ اول.
١٧. ابن سيدالناس، أبو الفتح محمد، (١٤١٤ق)، عيون الاثر فى فنون المغازى و الشمائل و السير، بيروت، دارالقلم.
١٨. ابن عاشور، محمد بن طاهر، (بى تا)، التحرير والتنوير، بى جا، بى نا.
١٩. ابن عبدالبر، أبو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد، (١٤١٢ق)، الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، بيروت، دارالجيل.
٢٠. ابن عساکر، ابوالقاسم على بن الحسن، (١٤١٩ق)، تاريخ مدينة دمشق، بيروت، دارالفكر.
٢١. ابن عطيه اندلسى، عبدالحق بن غالب، (١٤٢٢ق)، المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، بيروت، دارالكتب العلميه.

۲۲. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، (۱۴۰۷ق)، *البدایة و النهایة*، بیروت، دارالفکر.
۲۳. _____، (۱۴۱۹ق)، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲۴. ابن هشام، عبدالملک، (بی تا)، *السیرة النبویة*، بیروت، دارالمعرفه.
۲۵. اندلسی، ابوحنیفان محمد بن یوسف، (۱۴۲۰ق)، *البحر المحیط فی التفسیر*، بیروت، دارالفکر.
۲۶. بحرانی، سیدهاشم، (۱۴۱۶ق)، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت، چاپ اول.
۲۷. بخاری، محمد بن اسماعیل، (بی تا)، *صحیح البخاری*، موقع وزارة الأوقاف المصریة، بی تا.
۲۸. بروجردی، محمدحسین، (۱۴۲۵ق)، *النص الجلی فی اثبات ولایة علی (علیه السلام)*، مشهد، آستان قدس رضوی.
۲۹. بغدادی، علاءالدین علی بن محمد، (۱۴۱۵ق)، *لباب التأویل فی معانی التنزیل*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۰. بغوی، حسین بن مسعود، (۱۴۲۰ق)، *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۳۱. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، (۱۴۱۷ق)، *انساب الأشراف*، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر.
۳۲. _____، (۱۴۰۳ق)، *فتوح البلدان*، تحقیق: رضوان محمد رضوان، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۳. بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸ق)، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۳۴. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، (۴۲۲ق)، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۳۵. جرجانی، میرسیدشریف، (۱۳۲۵ق)، *شرح المواقف*، قم، الشریف الرضی.
۳۶. جصاص، احمد بن علی، (۱۴۰۵ق)، *احکام القرآن*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۳۷. حویزی، عبدعلی بن جمعه، (۱۴۱۵ق)، *نور الثقلین*، قم، اسماعیلیان.
۳۸. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، (۱۴۱۳ق)، *تاریخ الاسلام و وقایع المشاهیر و الأعلام*، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ دوم.
۳۹. _____، (۱۴۲۷ق)، *سیر أعلام النبلاء*، قاهره، دارالحدیث.
۴۰. _____ (الف)، (بی تا)، *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، تحقیق: علی محمد البجاوی المجلد، بیروت، دارالمعرفة للطباعة و النشر.
۴۱. _____ (ب)، (بی تا)، *تلخیص کتاب الموضوعات*، بی جا، مکتبه الرشد.
۴۲. رازی، فخرالدین محمد بن عمر، (۱۹۸۶)، *الاربعین فی اصول الدین*، قاهره، مکتبه الکلیات الازهریه.
۴۳. _____، (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۴۴. زمخشری، محمود، (۱۴۰۷ق)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دارالکتب العربی.
۴۵. سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، (۱۳۸۰)، *تفسیر سورآبادی*، تهران، فرهنگ نشر نو.
۴۶. سیوطی، جلال الدین، (۱۴۰۴ق)، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۴۷. _____، (۱۴۱۷ق)، *الآلئء المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۴۸. شبیر، سیدعبدالله، (۱۴۱۲ق)، *تفسیر القرآن الکریم*، بیروت، دارالبلاغة للطباعة و النشر.
۴۹. شریف لاهیجی، محمد بن علی، (۱۳۷۳)، *تفسیر شریف لاهیجی*، تهران، دفتر نشر داد.

۵۰. شوشتری، نورالله، (۱۳۶۷)، *الصوارم المهرقة*، تهران، نهضت.
۵۱. شوکانی، محمدبن علی، (۱۴۱۴ق)، *فتح القدير*، دمشق و بيروت، دار ابن كثير و دارالكلم الطيب.
۵۲. شوکانی، محمدبن علی، (۱۴۰۷ق)، *الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة*، بيروت، المكتب الإسلامي.
۵۳. شيخ مفيد، محمدبن محمد، (۱۴۱۳ق)، *الافصاح في الامامة*، قم، المؤتمر العالمي للشيخ المفيد.
۵۴. صالحی الشامي، محمدبن يوسف، (۱۴۱۴ق)، *سبل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد*، بيروت، دارالكتب العلمية.
۵۵. طباطبائي، سيدمحمدحسين، (۱۴۱۷ق)، *الميزان في تفسير القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامي.
۵۶. طبرانی، سليمان بن احمد، (۱۴۰۴ق)، *المعجم الكبير*، موصل، مكتبة العلوم و الحكم.
۵۷. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، *مجمع البيان في تفسير القرآن*، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم.
۵۸. _____، (۱۳۷۷)، *جوامع الجامع*، تهران، دانشگاه تهران.
۵۹. طبری، ابوجعفر محمدبن جرير، (۱۴۱۲ق)، *جامع البيان في تفسير القرآن*، بيروت، دارالمعرفة.
۶۰. _____، (۱۳۸۷ق)، *تاريخ الأمم و الملوك*، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دارالتراث.
۶۱. طبسی، نجم الدين، (۱۳۹۰)، *مناقب الشیخین فی التفسیر و الحدیث*، قم، دليل ما،
۶۲. طوسی، محمدبن حسن، (بی تا)، *التبیین فی تفسير القرآن*، بيروت، داراحیاء التراث العربی.
۶۳. عاملی، حسین بن عبدالصمد، (۱۴۰۱ق)، *وصول الاخیار الی اصول الاخیار*، تحقيق: السيدعبداللطیف الكوهکمری، قم، مجمع الذخائر الاسلامیه.
۶۴. عاملی، شرف الدين، (۱۳۸۳)، *اجتهاد در مقابل نص*، ترجمه: علی دوانی، قم، دفتر انتشارات اسلامي.
۶۵. عقیلی، ابوجعفر محمدبن عمر بن موسی، (۱۴۰۴ق)، *الضعفاء الكبير*، بيروت، دارالمکتبة العلمیه.
۶۶. عیاشی، محمدبن مسعود، (۱۳۸۰ق)، *کتاب التفسیر*، تهران، چاپخانه علمیه.
۶۷. قاسمی، محمد جمال الدين، (۱۴۱۸ق)، *محاسن التأویل*، بيروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
۶۸. قرطبي، محمدبن احمد، (۱۳۶۴)، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
۶۹. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۷)، *تفسیر القمی*، قم، دارالکتاب.
۷۰. قمی مشهدی، محمدبن محمدرضا، (۱۳۶۸)، *کنزالدقائق و بحر الغرائب*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامي.
۷۱. کاشانی، ملاحسن، (۱۴۱۵ق)، *الصافی*، تهران، الصدر.
۷۲. کاشانی، فتح الله، (۱۳۳۶)، *منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتاب فروشی محمدحسن علمی.
۷۳. کیهراسی، ابوالحسن علی بن محمد، (۱۴۰۵ق)، *احکام القرآن*، بيروت، دارالکتب العلمیه.
۷۴. لاهیجی، عبدالرزاق بن علی، (۱۳۸۳)، *گوهر مراد*، تهران، سایه.
۷۵. متقی هندی، علاء الدين علی بن حسام الدين، (۱۴۰۱ق)، *کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال*، مدینه، مؤسسة الرساله.
۷۶. مراغی، احمدبن مصطفی، (بی تا)، *تفسیر المراغی*، بيروت، داراحیاء التراث العربی.

۷۷. مزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج، (۱۴۰۰ق)، تهذیب الکمال، بیروت، مؤسسة الرسالة.
۷۸. مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، (۱۴۲۰ق)، إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفدة و
المتاع، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۷۹. مکارم شیرازی، ناصر، (بی تا)، آیات الولاية فی القرآن، قم، مدرسة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۸۰. _____، (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، قم، مدرسة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۸۱. میبیدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، (۱۳۷۱)، کشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران، امیرکبیر.
۸۲. نسائی، احمد بن شعیب أبو عبدالرحمن، (۱۳۶۹ق)، الضعفاء و المتروکین، حلب، دارالوعی.
۸۳. نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، (۱۴۱۶ق)، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت،
دارالکتب العلمیه.
۸۴. نیشابوری، محمد بن عبدالله، (۱۴۱۱ق)، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۸۵. نیشابوری، مسلم بن الحجاج، (بی تا)، صحیح مسلم، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۸۶. هیشمی، نورالدین علی بن أبی بکر، (۱۴۱۲ق)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دارالفکر.
۸۷. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر، (بی تا)، تاریخ الیعقوبی، بیروت، دارصادر.